

بررسی انتقادی ارادی نبودن دخالت پیش فرض‌ها در هرمنوتیک فلسفی بر اساس نظریه ارجاع به علم حضوری

لیلا محسنیان^۱، مهدی احمدخان‌بیگی^۲

چکیده

دخالت پیش فرض‌ها در فرایند فهم، از اساسی‌ترین مسائل هرمنوتیک فلسفی به شمار می‌رود. در نظر قائلین به هرمنوتیک فلسفی، با توجه به نگاه پدیدارشناسانه و تحلیلی که از نحوه هستی انسان ارائه می‌دهند، اولاً انسان موجودی پرتاب شده در تاریخ و زمان و ثانیاً، سراسر فهم و ادراک است؛ فهمی متأثر از پیش فرض‌هایی که به دلیل تاریخی بودن انسان، در اختیار و گزینش او نیست. از این رو در پژوهشی فلسفی، با رویکردی معرفت‌شناسانه و باروشی تحلیلی - توصیفی، با تکیه بر نظریه ارجاع به علم حضوری استاد مصباح یزدی نشان داده شد که در بررسی انواع ادراکات انسان و تفکیک بین ادراکات حصولی و حضوری، گرچه یکسری از پیش فرض‌ها در روند فهم دخالت دارند، ولی این دخالت‌ها لزوماً به اختیار انسان است. بدین ترتیب، با ارائه تحلیل فرایند فهم انسان به کمک روش ارجاع به علم حضوری، ادعای غیرروشنمند بودن فهم و در نتیجه، غیر اختیاری دانستن دخالت پیش فرض‌ها و نتایج حاصل از آن، همچون تعدد قرائت‌ها و نسبیت باطل گردید. واژگان کلیدی: هرمنوتیک فلسفی، پیش فرض‌ها، فهم، اختیار، صعود معرفتی، ارجاع به علم حضوری.

۱. پژوهشگر و طلبه سطح چهار حکمت متعالیه جامعه الزهراء (ع)، قم، ایران؛ l.mohsenian20@yahoo.com

۲. دکتری فلسفه تطبیقی و استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)، قم، ایران؛ 12beigi@gmail.com

مقدمه

هرمنوتیک یا علم تأویل، دانشی است که به فرایند فهم یک اثر می‌پردازد و در طول تاریخ خود، مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است؛ به طوری که رویکرد غالب عصر حاضر، رویکرد فلسفی آن است. در هرمنوتیک فلسفی، پیوند عمیقی بین هرمنوتیک و هستی برقرار شده است؛ از این رو، هرمنوتیک فلسفی، به جای بررسی فرایند فهم یک اثر و بیان روش صحیح فهمیدن، که در هرمنوتیک کلاسیک مرسوم بود، به هستی‌شناسی پدیده فهم می‌پردازد.

از جمله محوری‌ترین مبانی هرمنوتیک فلسفی، غیر اختیاری دانستن دخالت پیش فرض‌ها در فرایند فهم است (عرب صالحی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۷). منظور از پیش فرض، پیش ساختارهای ذهنی، پیش‌زمینه‌ها و به عبارتی، عناصر از پیش تعیین شده در فرایند فهمیدن است که متأثر از فرهنگ، تاریخ، خانواده و اجتماع در هر فردی از بدو تولد حاصل می‌شود و اکتسابی یا غیر اکتسابی است. قائلین به هرمنوتیک فلسفی اولاً هر فهمی را متأثر از این پیش فرض‌ها و ثانیاً این تأثیر را غیر ارادی می‌دانند. بنابراین، این مسئله، نقشی کلیدی و تعیین‌کننده در هرمنوتیک فلسفی ایفا می‌کند؛ به گونه‌ای که در آغاز فهم، امتداد فهم (دیالکتیک با محیط پیرامون) و تبیین هستی‌شناسانه فهم، از ارکان اساسی بوده و پیامدهای گریزناپذیری همچون نسبی‌گرایی و پلورالیسم معرفتی به دنبال داشته است؛ از این رو به عنوان محور اصلی پژوهش، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، نظریه ارجاع به علم حضوری استاد مصباح یزدی، که معیار صدق گزاره‌های نظری را بازگشت‌پذیری آنها به علوم حضوری می‌داند نه ارجاع آنها به اولیات، می‌تواند بستر مناسبی برای نقد و بررسی این مسئله هرمنوتیکی، فراهم نماید؛ زیرا این مسئله از یک سو به مسئله اختیار و اراده و از جانب دیگر به علم و ادراک انسان که امری حضوری‌اند، مرتبط می‌شود.

هرمنوتیک فلسفی، پس از اینکه به صورت شاخص در قرن بیستم با دو اثر مشهور این دوره یعنی کتاب «هستی و زمان» مارتین هایدگر و «حقیقت و روش» هانس-گئورگ گادامر، متفکران را متوجه خود ساخت، همواره محور توجه و نقد و بررسی‌های گوناگون بوده و آثار متعددی را به خود اختصاص داده، که نشان از اهمیت آن دارد.

از جمله مهم‌ترین این آثار می‌توان از کتاب «درآمدی بر علم هرمنوتیک فلسفی» اثر ژان گروتن، نام برد که ضمن بررسی تاریخچه هرمنوتیک و انواع آن، به بررسی هرمنوتیک هایدگر و گادامر پرداخته و مؤلفه‌های مهمی همچون پیش‌فهم، تاریخ‌نگری و زبان را در آن بررسی نموده است.

کتاب «علم هرمنوتیک» اثر ریچارد ا. پالمر نیز ضمن بیان نظریه‌های تأویل در فلسفه‌های شلایر ماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر، به چگونگی شکل‌گیری هرمنوتیک فلسفی نزد هایدگر پرداخته که در آن، دیگر فهم، عمل ذهنی انسان در برابر عین محسوب نمی‌شود؛ بلکه چگونگی خود انسان است. پالمر، پدیدارشناسی را روش هرمنوتیکی هایدگر و نظریه فهم تاریخی را از او می‌داند. پالمر همچنین اثر حقیقت و روش گادامر را نقطه تحول و تکامل هرمنوتیک فلسفی معرفی می‌کند.

کتاب «درآمدی بر فهم هرمنوتیکی» لارنس کی. اشمیت، مستقیماً به بررسی فهم در هرمنوتیک شلایر ماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر پرداخته و ضمن بررسی نقش پیش‌داوری‌ها و مرجعیت سنت در فهم، فهم نزد هایدگر را امری وجودی و نزد گادامر، غیر روشمند، دارای ساختاری دوری و به شدت متأثر از تاریخ و پیش‌فرض‌ها معرفی می‌کند.

در حوزه فلسفه اسلامی نیز به موازات پرداختن به مباحث معرفت‌شناسی، به صورت پراکنده در آثار برخی بزرگان از جمله در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم علامه طباطبایی، دروس معرفت‌شناسی آیت‌الله مصباح یزدی و نظام معرفت‌شناسی صدرایی عبدالحسین خسروپناه، می‌توان مطالبی در نقد و بررسی هرمنوتیک فلسفی یافت.

اما از جمله آثار برجسته و متمرکز بر بحث هرمنوتیک فلسفی در حوزه فلسفه اسلامی می‌توان به دو کتاب «درآمدی بر هرمنوتیک مدرن» و «نظریه تفسیر متن»، از احمد واعظی، کتاب «راز متن» اثر دکتر عبدالله نصری در مورد هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین و کتاب «فهم در دام تاریخ‌نگری» اثر محمد عرب صالحی درباره گادامر و تاریخ‌مندی فهم، اشاره نمود.

اما بررسی مسئله اختیار در فرایند فهم از زاویه معرفت‌شناسی با تکیه بر نظریه ارجاع

به علم حضوری، پژوهشی با رویکردی جدید در نقد هرمنوتیک فلسفی به شمار می‌رود که می‌تواند در پاسخ به شبهات در این زمینه راهگشا باشد.

لذا سؤال اصلی این است که بر اساس نظریه ارجاع به علم حضوری، چگونه می‌توان به مسئله غیر اختیاری دانستن دخالت پیش فرض‌ها در هرمنوتیک فلسفی پاسخ داد؟ و به عبارتی، اختیار انسان در دخالت پیش فرض‌ها را اثبات کرد؟ با توجه به تقسیم علوم به حصولی و حضوری، چگونه می‌توان اختیار در فهم را نشان داد؟ و حل این مسئله، چه دستاوردهایی به همراه دارد؟

گرچه هرمنوتیک فلسفی، به هستی‌شناسی پدیده فهم می‌پردازد، ولی از آنجا که عنصر فهم و فهمیدن، فرایندی معرفتی و شناختی است، لذا موضوع آن قابل بررسی معرفتی است؛ همان‌گونه که مباحث مطروحه در آن، صبغه معرفتی نیز دارد. بنابراین در این پژوهش فلسفی با رویکردی معرفت‌شناسانه، در دو مرحله، مسئله غیر اختیاری بودن دخالت پیش فرض‌ها در فرایند فهم با توجه به نظریه ارجاع به علم حضوری مورد بررسی قرار می‌گیرد:

در مرحله نخست، به بیان مبادی تصویری مرتبط با مسئله و نیز نظریه ارجاع به علم حضوری می‌پردازیم و سپس در مرحله دوم، با توجه به این نظریه، اصل رابطه اختیار، نحوه دخالت اختیاری پیش فرض‌ها و عدم تغییرپذیری فهم در «انواع ادراکات»، ضمن تفکیک ادراکات حضوری و حصولی و اقسام آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مبادی تصویری مسئله

منظور از مبادی تصویری، آن دسته از معلومات تصویری مرتبط با مسئله مورد پژوهش است که برای تبیین صحیح محل نزاع، ضروری است و طرفین، فهم مشترکی از آن دارند.

۱-۱. چیستی و ماهیت هرمنوتیک فلسفی

شلایر ماخرا، هرمنوتیک^۲ را هنر فهم تعریف می‌کند و مراد وی از هنر فهمیدن، به معنای دانستن چگونگی انجام دادن چیزی است که به دلیل ویژگی هنری اش، قاعده‌مند است.

1. Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher

2. hermeneutics

در اینجا، هنری بودن یعنی مشمول قواعد روش شناسانه شدن (اشمیت، ۱۳۹۵، ص ۳۴). اما هرمنوتیک فلسفی با هرمنوتیک تفاوت اساسی دارد.

امروزه غالباً معنای هرمنوتیک فلسفی را با هانس گئورگ گادامر^۱ و کتاب حقیقت و روش^۲ می شناسند؛ کتابی که گفته می شود قرار بود عنوانش بنیادهای هرمنوتیک فلسفی^۳ باشد. هرمنوتیک نزد گادامر برخلاف ویژگی سنتی آن، نظریه ای فلسفی در باب معرفت است. (نصری، ۱۳۸۱، ص ۱۸)

از نظر تاریخی، سرآغاز هرمنوتیک فلسفی را هایدگر می دانند. البته هدف او، تحلیل ساختار دازاین (بودن در جهان) بود نه فهم؛ ولی از این رهگذر، به ساختار وجودی فهم نیز پرداخت. (ریخته گران، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳)

نکته درخور توجه آن است که جوهره و معیار اصلی فلسفی شدن هرمنوتیک را باید پرهیز از ارائه روش و توجه به هستی شناسی فهم دانست که بر اصولی همچون تاریخ مندی، زمانمندی فهم، تلازم دائمی بین پیش فرض ها و فهم، امتزاج افق ها و تولید معنا، دور هرمنوتیکی و... استوار است (مصباح و محمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۵۰-۱۵۵ و واعظی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۷ و ۲۱۳). لذا می توان مسئله غیر روشمند دانستن فهم را از مهم ترین مبانی غیر اختیاری دانستن دخالت پیش فرض ها به شمار آورد.

۱-۲. پیش فرض در هرمنوتیک فلسفی

کاربرد رایج پیش فرض، بیشتر به مباحث تفسیری و هرمنوتیکی، به ویژه هرمنوتیک فلسفی مربوط است که با واژه هایی همچون: پیش زمینه، پیش داوری^۴، پیش فرض و چشم انداز یا نظرگاه^۵ نیز قرباتی خاص داشته و گاه با تفاوت هایی جزئی، به جای یکدیگر استعمال می شوند. در علم هرمنوتیک، به حیظه مسلم فهم، «پیش فهم» اطلاق می شود و منظور از حیظه مسلم فهم، همان افق معنایی و نیات مفسر است که از قبل، مسلم انگاشته شده است. (پالمر، ۱۳۷۷، ص ۳۳)

1. Hans-Georg Gadamer
2. Truth and Method
3. Fundamentals of Philosophical Hermeneutics
4. Prejudice
5. Perspective

از نظر هایدگر، پیش فرض به همان حقیقت دازاین برمی گردد و چیزی جدای از آن نیست. «پیش - ساختار فهم توصیف فلسفی، ساحت پیش - حملی وجود است».
(گروندن، ۱۳۹۵، ص ۱۵۳)

بنابراین، به طور کلی می توان گفت که پیش فرض، معنای عامی دارد که شامل پیش زمینه، پیش ساختار، پیش فهم، پیش داوری و نظایر آن می شود و ما به جای هریک از این واژگان، از واژه پیش فرض در این پژوهش استفاده خواهیم کرد.

۱-۳. ماهیت فهم در هرمنوتیک فلسفی

از آنجا که فهم بما هو فهم، موضوع هرمنوتیک فلسفی است، لذا ضرورت دارد ماهیت آن مشخص گردد. به طور معمول و در تعریفی عمومی، فهم و فهمیدن، یکی از رفتارهای ممکن انسان به عنوان فاعل شناسه به شمار می رود. به تعبیر دیگر، انسان، فاعل فهم و هدایت کننده آن است؛ اما با تحلیلی که هایدگر از ساختار انسان ارائه می دهد، فهم در واقع، نحوه وجود انسان و امری وجودی است که جنبه هستی شناختی داشته و طرحی افکنده شده است؛ زیرا با توجه به نگرش خاصی که او به انسان دارد و اصطلاح دازاین (بودن - در) در جهان بودن را در خصوص انسان به کار می برد، فهم یکی از خصایص وجودی دازاین محسوب می گردد. در واقع در نظر او، هر فهمی، نوعی تفسیر یا به عبارتی هر فهمی، فهم هرمنوتیکی است؛ پس او ماهیت فهم را هرمنوتیکی می داند و هرمنوتیک را به تفسیر دازاین اختصاص می دهد. (اشمیت، ۱۳۹۵، ص ۱۳۰ - ۱۴۵ و عرب صالحی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳)

حکمای اسلامی، علم و ادراک را بدیهی و بی نیاز از تعریف دانسته و نهایتاً آن را حضور مجرد برای مجرد می دانند. در حکمت متعالیه، بر اساس اصالت وجود، معرفت و علم، از سنخ وجود، بلکه عین وجود است و ملاصدرا در نهایت، همه تعاریف مختلف در مورد علم را که توسط اندیشمندان مسلمان ارائه شده، در نقطه ای مشترک، که همان هستی و وجود است، گرد هم می آورد. (خسروپناه و پناهی آزاد، ۱۳۸۸، ص ۲۰ - ۲۱)

۱-۴. تعریف اختیار

ادراک اختیار و اراده در انسان، امری وجدانی است و ملاک تصدیق آن نیز رجوع به علم

حضوری است. قائلین به هرمنوتیک فلسفی نیز فی الجمله وجود اختیار در انسان را می‌پذیرند؛ زیرا بین افعال اختیاری و غیر اختیاری انسان، تمییز و تفاوت قائل‌اند. آنجا که گادامر، ملاک روشمند بودن یا نبودن فعل را معیار اختیاری یا غیر اختیاری بودن آن در انسان معرفی می‌کند و فهم را همواره یک واقعه و حادثه می‌داند؛ یعنی مدعی است عمل فهمیدن، ساختاری بر اساس روش نیست تا انسان آن را با قاعده و به دست خود انجام دهد، در نتیجه فاعل فهم باشد؛ بلکه انسان صرفاً بستر تحقق فهم است و تنها حالت گشودگی دارد. پس فهم، فعلی اتفاقی است که محصول فعالیت اشیاء است (متعلق فهم) نه انسان. (عرب صالحی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۷)

بنابراین، محل اختلاف در تعیین مصداق یا مصادیق فعل اختیاری و نیز ارائه تعریفی جامع و مشترک از ماهیت و حقیقت اختیار و اراده در انسان است. با توجه به مؤلفه‌هایی که گادامر برای ساختار فهم انسان و در نتیجه، غیر اختیاری دانستن آن ارائه می‌دهد، می‌توان مراد ایشان از فعل اختیاری را به دست آورد و چنین نتیجه گرفت که اگر عملی بخواهد از نظر هرمنوتیک فلسفی، اختیاری محسوب شود باید روشمند و بر اساس قاعده باشد تا به فاعل مختار منتسب گردد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این معنا، قریب به همان تعریف اختیاری است که گفته شده: حالتی نفسانی، دارای ویژگی‌هایی از قبیل آگاهی، قدرت و اراده است، به گونه‌ای که فاعل، قادر به فعل یا ترک عمل بوده و در مقابل آن، جبر و اضطراب قرار دارد (بستانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۹ و سجادی، ۱۳۷۹، ص ۶۳). بنابراین، فعلی که از روی انتخاب، گزینش و تصمیم صورت پذیرد، قاعده‌مند است و انتخاب هم ملازم قدرت بر فعل و ترک بوده و چنین فعلی، اختیاری است.

۱-۵. صعود معرفتی

صعود معرفتی، از مباحث مهم معرفت‌شناسی و ریشه‌مبناگروی به شمار می‌آید. منظور از آن، گذر یا اصطلاحاً ارتقاء و صعود از بدیهی به نظری است. صعود معرفتی، هم در تصورات و هم در تصدیقات، قابل طرح است و در واقع، راه دستیابی به معلومات تصویری و تصدیقی به شمار می‌رود که در تصورات، از راه تعریف و در تصدیقات، از راه استدلال

حاصل می‌شود. بر این اساس، در صعود معرفتی، حرکت فکری، از مبانی و پایه‌ها به روبناها صورت می‌گیرد و در واقع، همان استدلال است. بنابراین به طور کلی می‌توان گفت صعود معرفتی، به بررسی راه‌های معتبر یقینی و تفکیک آنها از راه‌های غیر معتبر در کسب معارف جدید و اعتبارسنجی آنها می‌پردازد. (حسین‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۴۶ - ۴۷)

۱-۶. ارجاع به علم حضوری

همان طور که بیان شد، معیار صدق گزاره‌های نظری، از طریق صعود معرفتی یا مبنانگروی احراز می‌شود، ولی در ادامه، از معیار صدق خود گزاره‌های پایه و بدیهی پرسش می‌شود که چگونگی مطابقت با واقع در آنها، احراز می‌گردد؟ و اینکه محک قضایای اولی چیست؟ در نظر فلاسفه گذشته از جمله ابن‌سینا، این قضایا بدیهی‌اند زیرا:

«هرگاه عقل، حدود اولیات را این‌گونه ادراک کند، تصدیق برای او حاصل می‌شود و برای تصدیق به این قضایا، جز به تصور و توجه به ترکیب تصورات، نیازی نیست» (ابن‌سینا، ۱۴۰۹، ص ۳۴ - ۳۵). «این قضایا به گونه‌ای هستند که صرف عقل، بدون استعانت از امر دیگری بدان حکم می‌کند». (همان، ۱۴۱۱، ص ۶۴)

اما آیت‌الله مصباح یزدی، این نظریه را کامل ندانسته و قائل‌اند به اینکه با این ملاک نمی‌توان بین حالت روان‌شناختی و معرفت‌شناختی انسان تفکیک نمود. به بیانی دیگر، نمی‌توان نشان داد که این تصدیق بدیهی، تنها مخصوص عقل انسان است یا هر موجود صاحب عقل و ادراکی که با واقعیت مواجه شود، واقعیت را همین‌گونه می‌یابد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۴۸ - ۲۴۹)

بنابراین از نظر ایشان، این نوع تحلیل در مورد قضایای بدیهی، صرفاً مربوط به عالم ذهن است نه عالم ذهن و عین یا حداقل معلوم نیست که در عالم عین هم صادق باشد؛ زیرا چگونه می‌توان گفت حکم مذکور، جامع ذهن و عین است، درحالی‌که محدوده و قلمرو دسترسی انسان فقط ذهن و ذهنیات بیان شده است؟! لذا این ملاک را معیار کاملی برای تعیین ملاک صدق در بدیهیات نمی‌دانند. (همان)

ایشان معیار صدق در اولیات را ارجاع به علم حضوری می‌دانند (همان، ۱۳۷۵، ص ۵۵). بر طبق این نظریه، ملاک صدق اولیات، اشراف حضوری به حاکمی، محکی و حکایت

است و محکی قضایای اولی، «فرض حکایت» آنها از واقع است نه خود «حکایت». این فرض، نوعی فعالیت ذهنی است که به علم حضوری یافت می‌شود؛ یعنی «فرض حکایت یک مفهوم از شیئی در عالم واقع» معلوم به علم حضوری است، اما «اصل حکایت آن مفهوم از عالم واقع»، علمی حصولی است. زمانی می‌توان آن را به صورت قضیه بدیهی اولی بیان کرد که حکایت فرضی یک مفهوم از واقع، به صورت حقیقی و بدون واسطه با حکایت فرضی مفهوم دیگر از همان شیء مرتبط باشد. البته علم به ارتباط این دو فرض نیز علمی حضوری خواهد بود. طبق این دیدگاه، محکی قضایای اولی، صرفاً رابطه واقعی و بی‌واسطه میان حکایت فرضی مفاهیم است که در محضر ذهن رخ داده و با اشراف حضوری، قابل یافت است. بدین ترتیب، در قضایای اولی، علاوه بر حاکمی، به محکی و حکایت نیز علم حضوری خواهیم داشت. (احمدخان بیگی، ۱۳۹۵)

۲. تبیین اصل رابطه اختیار، نحوه دخالت اختیاری پیش فرض‌ها و عدم تغییرپذیری در «انواع ادراکات»

علوم و ادراکات بشری در یک تقسیم‌بندی مشهور به حصر عقلی، به دو دسته تقسیم می‌شوند: حضوری و حصولی و هریک از علوم حصولی و حضوری نیز خود اقسامی دارند که در ضمن تحلیل و تبیین مسئله بیان می‌شوند. نکته درخور تأمل این است که عدم توجه نسبت تحقق علوم حضوری و حصولی با توجه به دخالت پیش فرض‌ها به نحو عام و خاص، از عمده اشکالات وارد بر هرمنوتیک فلسفی است که منجر به غیر اختیاری دانستن دخالت پیش فرض‌ها می‌شود؛ زیرا به دلیل ویژگی خاص علوم حضوری، که بدون واسطه مفاهیم تحقق می‌یابند، اساساً پیش فرضی وجود ندارد و برای تحقق علوم حصولی نیز پیش فرض‌های مختلفی به نحو عام وجود دارند که همه این پیش فرض‌ها، مفید و یا لازم در فرایند فهم نیستند. بررسی اینکه چه پیش فرض‌هایی برای فهم، لازم و یا غیر لازم است، همان بررسی به نحو خاص را تشکیل می‌دهد. مثلاً حالات، عواطف، احساسات و گزاره‌های ظنی، همگی پیش فرض‌ها و پیش دانسته‌های انسان را تشکیل می‌دهند که در روند فهم علوم حصولی می‌توانند به نحو عام تأثیرگذار باشند؛ اما نشان داده می‌شود که همه آنها در روند فهم، ضروری بلکه دخیل نیستند و انسان قادر به گزینش آنها است.

بنابراین، بر مبنای معرفت‌شناسی اسلامی، با تقسیم علوم و ادراکات انسانی به حضوری و حصولی، واقع‌نمایی آنها و نیز اختیاری بودنشان را می‌توان تبیین کرد. بدین منظور باید در مورد انواع علوم «حضوری و حصولی»، سه مسئله مورد بررسی قرار گیرد:

- اختیار در حصول انواع ادراکات انسان

- مسبوق بودن یا عدم مسبوق بودن پیش‌فرض‌ها در انواع ادراکات انسان

- تغییر و نحوه تأثیرپذیری ادراکات انسان از یکدیگر

به عبارت دیگر:

اولاً: باید مشخص شود هرکدام از انواع علوم و ادراکات انسان، با اختیار یا بدون اختیار حاصل می‌شوند؟ و سپس تبدلشان به علم حصولی یا فهم، اختیاری است یا غیر اختیاری؟ ثانیاً: آیا برای حصول هر یک از انواع علوم و ادراکات انسان، نیاز به مفاهیم دیگری هست یا بدون نیاز به پیش‌زمینه‌های ذهنی دیگر نیز می‌توان مفهومی را حاصل نمود؟ ثالثاً: آیا تغییر در یک معرفت یا ادراک، منجر به تغییر همه معارف و ادراکات خواهد شد؟ نظر قائلین به هرمنوتیک فلسفی این است که:

اولاً: فهم، متأثر از کل پیش‌فرض‌ها، پیش‌ساختارها و پیش‌زمینه‌هاست و هیچ فهم یا علم و ادراکی وجود ندارد که متأثر از پیش‌ساختار و پیش‌زمینه‌ها نباشد.

ثانیاً: پیش‌فرض‌ها، علت ایجادکننده فهمند و اگر پیش‌فرض نباشد، به تبع، فهم و ادراک نیز نخواهد بود.

ثالثاً: پیش‌فرض‌های فهم، واقعیت تاریخی آدمی را تشکیل می‌دهند و اساس وجود انسانند؛ بنابراین ما نه باید از آنها چشم‌پوشیم و نه قادریم آنها را دخالت ندهیم؛ یعنی اساساً در اختیار انسان نیستند.

در پاسخ، به طور اجمال می‌توان گفت: علوم حضوری، که اولین علوم معتبری هستند که برای انسان حاصل می‌شوند، به دلیل ویژگی منحصر به فردشان، خطاناپذیرند و واقع‌نمایی صددرصد و کاملی دارند؛ زیرا در این علوم، خود معلوم، نزد عالم، حاضر است و بنابراین، سنگ بنای معرفت انسان، علمی خطاناپذیر و واقع‌نماست. در مرحله بعد، گزاره‌هایی قرار دارند که از علوم حضوری حکایت می‌کنند؛ یعنی گزاره‌های وجدانی

و سپس بدیهی اولی و سایر گزاره‌های نظری که از طریق استدلال، به بدیهیات ارجاع داده می‌شوند؛ به گونه‌ای که اگر نقیض آنها درست باشد، نباید معلومات حضوری را درک نمود. به این ترتیب، از طریق استدلال بر گزاره‌های نظری و ارجاع آنها به گزاره‌های بدیهی و سپس بدیهیات به علوم حضوری، گزاره نظری درست از نادرست و صادق از کاذب تشخیص داده می‌شود.

در خصوص تأثیرپذیری نیز:

اولاً: هر فهمی متأثر از پیش‌زمینه‌ها و پیش‌داوری‌ها نیست. مثلاً صور حسی، بدون اراده، ایجاد می‌شوند و ساختار ذهن و پیش‌زمینه‌های ذهنی در ایجاد آنها تأثیر ندارد؛ زیرا از طریق مفاهیم دیگر حاصل نمی‌گردند و به اصطلاح، مفهومی بدیهی و بسیط‌اند. همچنین مفاهیم ماهوی کلی بسیط و مفاهیم جزئی وهمی نیز که از علوم حضوری خاص ما، به شکل خودکار، غیر ارادی و بدون واسطه مفهوم دیگری انتزاع می‌گردند، از این قبیل‌اند. ثانیاً: در صورت تأثیر پیش‌زمینه‌ها، لزوماً تمام پیش‌زمینه‌ها در یک فهم مؤثر نیستند و به عبارت دیگر ممکن است برخی مؤثر و برخی غیر مؤثر باشند؛ لذا باید بین پیش‌فرض‌ها تفکیک قائل شد. حتی تأثیر آن دسته از پیش‌فرض‌های مؤثر نیز یکسان نیست؛ مثلاً برخی برای اصل فهم و برخی برای فهم صحیح، لازم و ضروری‌اند؛ در صورتی که برخی مانع فهم صحیح می‌باشند.

ثالثاً: فهم، امری کاملاً ارادی و اختیاری است و انسان خودش آن را اراده و اختیار می‌کند و دخالت پیش‌فرض‌ها هم به اختیار خود انسان است. (مصباح و محمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۴)

۲-۱. بررسی ادراکات حضوری

نخستین ادراکات و سنگ بنای معرفت، علوم حضوری‌اند که به دلیل ویژگی‌شان، کاملاً ثابت، اختیاری و بدون دخالت پیش‌فرض‌ها می‌باشند؛ زیرا علم حضوری یعنی همان «توجه» که با بودن توجه، علم حضوری، موجود و با عدم آن، معدوم است؛ لذا امری اختیاری است، چون «توجه»، فعلی اختیاری است. در علم حضوری، خود معلوم نزد عالم، بدون واسطه، حاضر است، نه با واسطه صور ذهنی تا پیش‌فرض در ایجاد آن دخیل باشد؛ لذا اختلال و دخالت پیش‌فرض‌ها در آن موضوعیت ندارد. بنابراین، چنین نیست

که به کمک پیش ساختار، صورتی از مدرک حاصل شود تا ادعا گردد که پیش زمینه‌ها در این تصور دخالت کرده و لذا دیگر این تصور نمی‌تواند برابر اصل باشد؛ بلکه علم حضوری با «توجه» شکل می‌گیرد و لذا در اینجا تراحمی وجود ندارد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۷۵) در علوم حضوری، تغییر توسط سایر ادراکات نیز معنا ندارد؛ زیرا مثلاً فرد به طور وجدانی می‌یابد که دل در دوش ربطی به غمش ندارد با اینکه هر دو، علم حضوری او هستند و در علم حضوری، اگر هیچ داده‌ای از داده‌های ذهنی هم نباشد همچنان، علوم حضوری حاصل می‌شوند. مثلاً کودکی را فرض کنید که تازه متولد شده و هیچ داده ذهنی ندارد. آیا علوم حضوری مانند احساس گرسنگی، درد و... ندارد؟! و علوم حضوری خود را درک نمی‌کند؟! قطعاً درک می‌کند.

بر این اساس، علوم حضوری، اولین دسته از علوم هستند که بدون نیاز به پیش زمینه، پیش ساختار و پیش فرض، می‌توانند فهمیده شوند. (همان، ج ۱، ص ۱۷۲)

حتی اگر بپذیریم در علوم حضوری نیز پیش ساختارها دخیل اند، اما به هیچ وجه مخل فهم نیستند و اساساً بحث از اخلال فهم مطرح نمی‌شود؛ زیرا سخن از حضور آن حقیقت و وجود اوست. لذا سالبه به انتفاء موضوع است؛ زیرا در هر ساختار انسانی، بحث بر سر حقیقتی است که برای فرد حاضر است. از این رو اساساً دخالت پیش فرض، در روند فهم حضوری وجود ندارد و از بحث اختیار یا عدم اختیار پیش فرض‌ها و تغییر، از نظر موضوع، خارج است و چون علم حضوری با توجه نفس حاصل می‌شود، اصالتاً فعلی اختیاری خواهد بود.

۲-۲. بررسی ادراکات حصولی

هرمنوتیک فلسفی، به دلیل جنبه پدیدارشناسی و تأثیری که از کانت پذیرفته، معتقد است تصورات به نحو لزومی نمی‌توانند از واقع حکایت کنند؛ چون ذهن، به دلیل ساختارش (پیش فرض‌ها) بدون اختیار انسان، صورتی که به هیچ وجه برابر با اصلشان نیستند، می‌سازد. بدین منظور، تبیین علوم حصولی در اینجا، از اهمیت مضاعفی برخوردار است؛ زیرا علوم حصولی بسیار گسترده‌تر از علوم حضوری بوده و بخش اعظم علوم و معارف بشری را به خود اختصاص می‌دهد. برای تبیین صحیح، در اینجا باید به اقسام علوم حصولی توجه شود.

علوم حصولی، یا «تصوری» هستند و یا «تصدیقی». «علوم حصولی تصوری» نیز به دو دسته «جزئی» و «کلی» تقسیم می‌شوند. «تصورات جزئی» به حسی، وهمی و خیالی و «تصورات کلی» هم به منطقی، ماهوی و فلسفی تقسیم می‌گردند.

۱-۲-۲. علوم حصولی تصوری (تصورات)

اولاً: تصورات اگرچه شأن حکایت دارند، ولی چون در تصورات، حکم نفس وجود ندارد، لذا به طور موضوعی، از بحث مطابقت و عدم مطابقت، خارج و از این مقام، محروم‌اند. از این رو، مسئله مطابقت، صدق و کذب‌پذیری، به مقام تصدیقات مربوط می‌شود (مصباح و محمدی، ۱۳۹۵، ص ۷۷). البته باید توجه داشت که برخی معتقدند تصورات از آن جهت که فاقد «گزارش از واقعیت» هستند، متصف به صدق و کذب نمی‌شوند. بنا بر نظر آنان، «حکم» که امری نفسانی است، در این زمینه، مدخلیت ندارد.

بنابراین، تصورات با همه اقسامش، موجوداتی هستند در درون انسان، که به آنها موجودات ذهنی گفته می‌شود که می‌توانند از اموری در وراء خود حکایت کنند (نه اینکه حکایت می‌کنند). به عبارت دیگر، «شأن حکایت» دارند؛ یعنی مثلاً اگر متناسب با مفهوم درد، حقیقتی شبیه آن در خارج بود، این مفهوم آنگاه می‌توانست از آن حکایت کند و «تصور»، چیزی بیش از این نیست و در مورد «تصور» گفته نمی‌شود در خارج هم لزوماً دردی هست، بلکه می‌گوییم اگر باشد، این می‌تواند از آن حکایت کند؛ زیرا در صورت فعلیت حکایت، تصور، تصور نیست بلکه تصدیق است.

ثانیاً: در تصورات، تغییر وجود ندارد. گرچه برخی تصورات، از ترکیب تصورات دیگر حاصل می‌شوند، ولی تصورات بر یکدیگر تأثیر نمی‌گذارند؛ بدین معنی که مثلاً تصویر حسی «این مداد» بر تصویر حسی «این دفتر» هیچ تأثیری ندارد و این عدم تأثیر به علم حضوری، قابل ادراک است. بنابراین، حضور و فهم یک تصور، هیچ‌گونه تغییر و تجدیدی در تصور دیگر ایجاد نمی‌کند؛ حتی در صورتی که چیزی اشتباه مشاهده شود، تصویر دومی که دوباره مشاهده شده، در کنار تصور قبلی، همچنان در ذهن باقی خواهد ماند. همین‌طور تصورات یک نوع و نیز انواع آن، در یکدیگر تأثیر نمی‌گذارند؛ لذا تصور یک شیء حسی یا خیالی، در تصور معقولات اولیه (مثل تصور حیوان یا درخت) یا در معقولات

ثانی فلسفی (مثل تصور علت یا معلول) یا در تصور مفهوم کلی که معقول منطقی است، تأثیرگذار نیست. مثلاً با تصور کردن یک درخت، سایر تصورات منطقی و فلسفی و ماهوی دچار تغییر نمی‌شوند.

ثالثاً: انسان به تصورات خود، علم حضوری دارد، زیرا بدون واسطه نزد او حاضرند. رابعاً: تصورات، زمانی به علم حصولی تبدیل می‌شوند که به وسیله آنها به ورای خود منتقل شوند؛ یعنی از آنها به عنوان پلی ارتباطی، برای شناخت عالم خارج استفاده نمایند. در این صورت، تبدیل به علم حصولی می‌گردند.

اما این تصورات چگونه ساخته می‌شوند؟ و نقش اراده در آنها چیست؟ «تصور حسی، خیالی و وهمی» به نحو انفعالی ساخته شده، یعنی با اراده ساخته نمی‌گردند ولی توسط این امور می‌توان به اموری ورای آنها منتقل شد؛ فارغ از اینکه در وراء این نوع تصورات، به وجود مصادیقشان اذعان گردد یا نگردد. پس ممکن است برخی تصورات حسی و خیالی و حتی تصورات ماهوی بسیط، بدون اختیار حاصل شوند؛ ولی باید توجه داشت که به آنها، فهم گفته نمی‌شود، بلکه زمانی به آنها فهم اطلاق می‌گردد که به وسیله آنها بتوان به چیزی منتقل شد. بنابراین، زمانی که به تصویری در ذهن، توجه شود، تصدیق خواهد شد که این تصویر، فارغ از اینکه شیئی دقیقاً مطابق با آن در خارج باشد یا نه، می‌تواند از وراء خودش حکایت کند؛ زیرا با توجه به اینکه «این مفهوم می‌تواند از چیزی در وراء خودش حکایت کند»، علم حصولی تصویری است و این «توجه» در واقع، فعل ارادی فاعل شناسا است که بدون اراده او تحقق پیدا نمی‌کند. البته این مطلب، خصوصیت تمام مفاهیم است؛ به طوری که «فهم تصویری»، بدون «توجه»، که فعل ارادی نفس است، تحقق پیدا نمی‌کند (فارغ از اینکه برای حصول خود تصورات، نیاز به اراده باشد یا خیر). مانند اینکه در تصور وهمی، تصور غم ناشی از علم حضوری به غم، دفعته در شخص ایجاد می‌شود؛ ولی اینکه شخص متوجه حکایت تصورش باشد، فعلی اختیاری است. صورت‌های حسی هم ممکن است این گونه به ذهن بیایند، ولی به مجرد حصول صورت‌های حسی در ذهن، فهم اطلاق نمی‌شود؛ بلکه وقتی به آنها فهم اطلاق می‌شود که بتوانند حاکی از امری در وراء خود باشند و این حالت که انسان درمی‌یابد به واسطه آنها می‌توان به

ورائشان رسید، امری ارادی است (و نیز وجدانی). البته برخی از اقسام تصورات مانند حسی و خیالی، انفعالی اند، ولی برخی دیگر مانند معقولات ثانی فلسفی و معقولات ثانی منطقی، با اختیار حاصل می‌شوند؛ یعنی هم منشأ حصولشان اختیاری است و هم کشف حکایت‌گری‌شان از واقع، اختیاری است؛ زیرا توسط یک فعل نفسانی جوانحی به نام «توجه» صورت می‌گیرند. به عبارتی می‌توان به آن جنبه حکایت‌گری‌شان توجه کرد و یا توجه نکرد. از این رو می‌توان گفت توجه (کشف) و فهم بودن صور حسی در همه اقسامش، روند اختیاری دارد؛ ولی در صور حسی کلی مانند مفاهیم کلی فلسفی و منطقی، علاوه بر آن، حصولشان نیز اختیاری است.

بنابراین:

صور حسی، خیالی، وهمی، معقولات ثانیه فلسفی و منطقی و همچنین مفاهیم ماهوی بسیط، چون از مفاهیم بدیهی هستند، نیاز به هیچ مفهوم دیگری و به اصطلاح، نیاز به هیچ پیش‌زمینه ذهنی دیگری ندارند.

از آنجاکه مفاهیم مرکب و نظری، از مفاهیم دیگر حاصل می‌شوند، منوط به وجود مفاهیم دیگرند، اما این مفاهیم (پیش‌زمینه‌ها)، برای ساخت مفاهیم مرکب، پیش‌زمینه‌هایی ضروری‌اند؛ زیرا برای حصول اصل فهم، به آنها نیازمندیم و اساساً در تصورات، بحث از تطبیق با عالم واقع، مطرح نیست.

۲-۲-۲. علوم حصولی تصدیقی (تصدیقات)

تصدیقات، یا «بدیهی» هستند یا «نظری» و «تصدیقات بدیهی» نیز به دو دسته «وجدانیات» و «اولیات» تقسیم می‌شوند.

۲-۲-۲-۱. تصدیقات بدیهی وجدانی (وجدانیات)

پیش‌فرض‌ها در وجدانیات تأثیرگذارند، اما تأثیرشان مثبت است نه منفی؛ زیرا وجدانیات در واقع، همان مفاهیم ذهنی‌اند که از علوم حضوری حکایت می‌کنند. اساساً بدون مفهوم، نمی‌توان گزاره ساخت و گزاره‌های وجدانی، روگرفت‌هایی هستند که اصلشان، نزد شخص حاضرند و به علم حضوری می‌توان دریافت که این روگرفته‌ها برابر اصل‌اند؛ یعنی

هم مصداق این مفاهیم و هم انطباقشان بر مصادیق، هر دو به علم حضوری، قابل ادراک است. از این رو هرچند در وجدانیات، پیش‌زمینه‌های ذهنی (مفاهیم) مؤثرند، یعنی مثلاً تا «مفهوم درد» به ذهن نیاید، نمی‌توان گفت: «من درد دارم»، ولی به صرف وجود مفهوم، حکم به اختلال فهم داده نمی‌شود؛ یعنی تنها به دلیل وجود یک پیش‌زمینه‌ای داخل ذهن به نام مفهوم، که از شیء دیگر حکایت می‌کند، کافی نیست تا بگوییم به هیچ وجه این مفهوم قادر نیست از آن مصداق، حکایت نماید چون دو چیزند. آری «این»، «آن» نیست؛ ولی به دلیل ویژگی حکایت‌گری، از «آن» حکایت می‌کند و دوگانگی، مخل فهم نبوده و به صرف تعدد وجود ذهنی و وجود خارجی، نمی‌توان حکم به عدم مطابقت نمود. لذا گرچه در وجدانیات، از مفاهیم استفاده می‌شود (زیرا از جنس گزاره‌اند)، ولی به صرف وساطت مفاهیم، حکم بر عدم مطابقت نمی‌توان کرد.

در وجدانیات، سه علم حضوری وجود دارد:

- علم حضوری به حاکی

- علم حضوری به محکی

- علم حضوری به مطابقت حاکی با محکی

بنابراین، از آنجا که قضایای وجدانی، از علوم حضوری گرفته می‌شوند، به کمک علم

حضوری می‌توان از دخالت پیش‌فرض‌های مخل در فهم، ممانعت ورزید.

وجدانیات از تغییر نیز مصون‌اند؛ زیرا ذهن، آنها را صرفاً برای حکایت از معلوم

حضوری خاص به کار می‌گیرد و متأثر از هیچ امر دیگری نمی‌سازد تا تغییر در دیگر

دانش‌ها، موجب تغییر در آنها شود. درست به همین دلیل است که اگر علم دیگری با این

امور منافی باشد، شخص از علوم دیگر دست برمی‌دارد نه از وجدانیاتش.

۲-۲-۲-۲. تصدیقات بدیهی اولی (اولیات)

در بدیهیات اولیه، ریشه اصلی انحراف و انکار اختیار و یا لزوم دخالت پیش‌فرض‌های

ذهنی و یا عدم ثبات و تغییر، که هرمنوتیک فلسفی مطرح می‌کند، در عدم توجه به معنای

حکایت و نیز محکی آنهاست. لذا با روشن نمودن محکی بدیهیات اولیه اختیاری

بودن عدم تغییر در این دسته از گزاره‌ها نشان می‌دهیم که قضایای بدیهی اولیه هم

مانند وجدانیات هستند؛ یعنی در آنها هم از علوم حضوری مدد گرفته می‌شود، زیرا در بدیهیات اولیه نیز، هم حاکی، هم محکی و هم تطابق حاکی با محکی، نزد انسان است. پس بدیهیات اولیه، متأثر از سبک زندگی، فرهنگ، محیط، خانواده، وراثت و... نیستند؛ زیرا اصلشان نزد انسان است. از این رو، پیش‌زمینه‌ها و پیش‌ساختارها نمی‌توانند دخالت کنند. در قضیه بدیهی اولیه «هر معلولی علت دارد» به حاکی، علم حضوری داریم؛ زیرا انسان به تمام گزاره‌ها، بدون نظر به جنبه حکایت‌گری، علم حضوری دارد. ولی علم به محکی چطور؟ قضیه وجدانی «من درد دارم»، از «درد» حکایت می‌کرد که معلوم به علم حضوری بود، ولی در اینجا چطور؟ لذا سؤال اصلی این است که محکی قضایای بدیهی اولی چیست؟

طبق نظریه ارجاع به علم حضوری آیت‌الله مصباح یزدی، محکی قضیه «هر معلولی، علت دارد»، به هیچ وجه از معلومات عالم خارج نیست؛ چون قضیه، خارجی نیست؛ قابل اتصاف خارجی هست، ولی نه اینکه اکنون، متصف و محکی از خارج باشد. یعنی اگر هیچ معلولی در عالم خارج نباشد، باز هم قضیه «هر معلولی علت دارد»، یک قضیه صادق است. پس قضایای بدیهی اولی، به هیچ وجه از مصادیق محقق خود در عالم خارج حکایت نمی‌کنند؛ زیرا اگر محکی این قضایا، مصادیق محققشان در خارج بود، آنگاه با فرض انعدام این مصادیق، باید گزاره اولی کاذب می‌شد. مثلاً با فرض انعدام تمامی روابط علی و معلولی در عالم خارج، باید گزاره بدیهی اولی «هر معلولی علت دارد» کاذب شود، لکن تالی باطل است؛ زیرا با فرض مذکور، ضرری به صدق آن وارد نمی‌شود و این گزاره، بر صدق خود استوار است. این مطلب نشان می‌دهد که محکی گزاره مذکور، امری غیر از مصادیق محقق در عالم خارج است که تطبیق با آن امر، این گزاره را صادق کرده است. دلیل دیگری بر اینکه بدیهیات اولیه، از مصادیق محققشان در خارج حکایت نمی‌کنند این است که:

اگر بخواهند حکایت کنند اساساً دیگر هر گزاره بدیهی اولی، بدیهی اولی نیست و بلکه نظری است. در خصوص محکی قضایای بدیهی اولی، فلسفه غرب مدعی است (مانند سخن کانت در مورد مقولات فاهمه)، ساختار ذهن است که توسط ذهن به اشیاء،

اطلاق می‌شوند؛ بنابراین قضایای حاوی اموری نظیر امکان و وجوب، علیت، قدیم و حادث، مجرد و مادی و... (اموری که در فلسفه کارایی دارند)، قضایای مربوط به ساختار و قالب‌های ذهنی‌اند؛ یعنی ذهن همواره اشیاء خارجی را در این قالب‌های ذهنی درک می‌کند. (کاپلستون، ۱۳۹۲، ج ۶، ص ۲۶۵ و ۲۷۳ - ۲۷۴)

علامه طباطبایی در پاسخ به این پرسش معتقدند این نحو حکایت‌گری، از جمله ویژگی‌های موجود مجرد است. یعنی انسان، به برکت وجود مجردی که دارد، مفاهیم و گزاره‌های ذهنی‌اش به نحوی است که کاملاً شبیه به عالم واقع‌اند، فارغ از اینکه بر عالم واقع تطبیق کنند یا خیر. (طباطبایی، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۱۵۴)

پس قضایای بدیهی اولی، قضایایی هستند که اساساً یا ساخته نمی‌شوند و مفهومشان در ذهن نیست یا اگر ساخته شوند به چیزی جز طرفین قضیه نیاز ندارند. اگر کسی طرفین قضیه را به درستی در ذهنش تصور کند، تصدیق خواهد کرد و اگر هم جهل باشد، اساساً قضیه ساخته نمی‌شود؛ بنابراین بدیهیات اولیه در این مقام ساخته می‌شوند. پس قضایای بدیهی اولیه، آن گونه که ادعا شده، مربوط به ساختار ذهن نیستند که از فردی به فرد دیگر تغییر کند.

اساساً فرق هوش مصنوعی با واقعی همین است که نحوه حکایت‌گری در هوش مصنوعی (کامپیوتر)، به نحو دلالت است، ولی در هوش انسانی، به نحو حکایت است. از این رو، بدیهیات اولیه، نیاز به استدلال نداشته و محکی آنها، «عملیاتی ذهنی مبنی بر تحلیل نحوه حکایت مفهوم موضوع از یک شیء مفروض و یافت حکایت مفهوم محمول از همان شیء مفروض است». به عبارت دیگر، قضایای تحلیلی، از تحلیل ذهن حکایت می‌کنند که خود تحلیل در واقع، گزاره نیست؛ بلکه یک عملیات ذهنی است مبنی بر تحلیل مفهوم موضوع و یافت مفهوم محمول از همان تحلیل، و بدین طریق، بر طبق نظریه ارجاع به علم حضوری آیت‌الله مصباح یزدی، گزاره‌های بدیهی اولی هم به علم حضوری ارجاع داده می‌شوند.

بنابراین، بدیهیات اولیه نیز مانند وجدانیات، ارادی هستند و در آنها نیز تغییر رخ نمی‌دهد؛ زیرا این قبیل قضایا، از علوم حضوری گرفته شده و ذهن، آنها را صرفاً برای حکایت

از همان علوم حضوری به کار می‌گیرد و آنها را متأثر از هیچ چیز دیگری نمی‌سازد تا تغییر در دیگر دانش‌ها موجب تغییر در آنها شود. درست به همین دلیل است که اگر علم دیگری با این امور متنافی بود، از آن علوم دیگر دست برمی‌داریم نه از بدیهیات اولیه و وجدانیات.

۲-۲-۲-۳. تصدیقات نظری

با فرض آنکه توسط اراده توانستیم جلوی تمامی پیش‌ساختارهای مضر برای تطابق گزاره‌های بدیهی، اعم از وجدانی و اولی را بگیریم، این سؤال مطرح می‌شود که در تصدیقات نظری، که اصل محکی نزد انسان حاضر نیست، چگونه می‌توان عدم دخالت پیش‌فرض‌های مضر را احراز کرد و با اختیار، از دخالتشان ممانعت ورزید؟ پاسخ این است که: از آنجا که گزاره‌های نظری، وابسته به استدلال است باید طوری استدلال نمود که:

اگر نقیض استدلال صادق باشد، آنگاه شخص، یکی از علوم حضوری خود را ادراک نکند (باید تالی فاسد نقیض استدلال، که به نفی ادراک علم حضوری منجر می‌شود، نشان داده شود). بدین طریق می‌توان از دخالت پیش‌زمینه‌های مضر یا نبایسته، همچون حالات، سبک زندگی و امور وراثتی، که مخل روند فهمند، ممانعت ورزید. یعنی اگر یک گزاره نظری به شکلی پذیرفته شده باشد که پیش‌ساختارهای ذهن در روند فهم آن گزاره دخالت کرده باشند، آنگاه نمی‌توان آن گزاره را به گزاره‌های پایه و بدیهی برگرداند، به طوری که علوم حضوری انکار نشوند. ولی اگر یک گزاره نظری، به گزاره‌های بدیهی برگردانده شد، به طوری که مقدمات استدلال به نحو اختیاری، یک به یک مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته، به قضایای بدیهی برسند، به گونه‌ای که نقیض آن منجر به انکار علوم حضوری نشود، در این صورت، گزاره نظری مذکور صادق بوده و پیش‌فرض‌های مضر، در روند فهم آن دخالت نداشته‌اند. به طور مثال برای اثبات صادق بودن گزاره «خدا وجود دارد»، (اگر نظری باشد):

صغرا: اگر پیش‌زمینه‌های ذهنی در این باور، که مثلاً «خدا هست»، دخالت داشته‌اند، نباید توفیق اقامه استدلالی را پیدا کرد که در نهایت، به بدیهیات و تأیید علوم حضوری ختم بشود.

کبرا: لکن تالی، باطل است.

نتیجه: مقدم هم باطل است. (در روند استدلال پیش‌زمینه‌ها و پیش‌ساختارهای ذهنی، دخالتی نداشته و آنها باعث نتیجه مذکور نشده‌اند). زیرا اگر نقیض این قضیه نظری درست باشد، در بازگشت به بدیهیات باید یکی از علوم حضوری یافت نشود. مثلاً اگر خدا نباشد، شخص استدلال‌کننده باید وجود خود را هم به علم حضوری نیابد؛ لکن تالی فاسد است و وجود خود را به علم حضوری می‌یابد و در نتیجه، کل این روند باید روندی صحیح و از روی اختیار بوده باشد.

به طور خلاصه، مراحل‌ی که در این «پاسخ تحلیلی» طی شد:

علوم حضوری، خطاناپذیرند و پایه سایر گزاره‌ها هستند؛ لذا ابتدا و قبل از هر چیز به سراغ آن مفاهیمی می‌رویم که از علوم حضوری ما حکایت می‌کنند؛ یعنی همان قضایای بدیهی اولی و وجدانی. سپس سایر قضایای یعنی قضایای نظری را به کمک استدلال، به بدیهیات ارجاع می‌دهیم؛ به گونه‌ای که استدلال بر آنها به گونه‌ای باشد که اگر نقیض آن قضیه صادق بود، یکی از علوم حضوری انکار شود. (مصباح، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۷۱)

نتیجه‌گیری

بر اساس پاسخی حلی بر مبنای نظریه ارجاع به علم حضوری استاد مصباح یزدی به مسئله غیر اختیاری بودن دخالت پیش‌فرض‌ها در فرایند فهم از نظر هرمنوتیک فلسفی، می‌توان به نتایج ذیل رسید:

ممکن است در روند فهم پیش‌فرض‌هایی دخالت داشته باشند، ولی این دخالت لزوماً به اختیار انسان بوده و لذا انسان با اختیار می‌تواند از دخالت پیش‌فرض‌های مضر ممانعت نماید. قید لزوم، بیانگر این مطلب است که این دخالت، به طور مطلق، اختیاری است و هیچ پیش‌فرضی را نمی‌توان در روند فهم یافت که به صورت غیر اختیاری دخالت کرده باشد. اساساً فهم، فعلی از افعال انسان است که کاملاً به صورت اختیاری انجام می‌شود، حتی در آن مواردی که انسان احساس عدم توجه دارد؛ زیرا خود توجه کردن یا توجه نکردن، فعلی از افعال جوانحی بوده که با اراده رخ می‌دهد و از جمله معقولات ثانی فلسفی به شمار می‌آید. لذا «توجه نکردن»، در جایی که توجه لازم است نیز امری اختیاری است.

اولین فهم‌های انسان، از جنس علوم حضوری‌اند که خود معلوم نزد عالم، حاضر بوده و پیش فرضی وجود ندارد و از آنجا که علوم حضوری دو دسته‌اند: الف) علوم حضوری که به نحو ارادی فهمیده می‌شوند. ب) علوم حضوری که به نحو غیر ارادی فهمیده می‌شوند و در واقع، حالتی انفعالی دارند مانند علم به دل درد در لحظه درد. در این دسته از علوم حضوری نیز این حصول غیر اختیاری، مخل فهم نیست؛ زیرا خود وجود معلوم، نزد عالم، حاضر است.

در مرتبه بعدی ادراکات انسان، علوم حصولی قرار می‌گیرند که یا تصورند و یا تصدیق. هرمنوتیک مدعی است با تغییر یک تصور، همه تصورات ذهن انسان دچار تغییر می‌شود و معرفت ثابت و مطلق وجود ندارد. در پاسخ بیان شد: تصورات به هیچ وجه حتی اگر از پیش فرض‌ها هم حاصل شده باشند، تغییر نمی‌کنند و انسان، به علم حضوری، تصورات گذشته خود را بدون تغییر در نزد خود می‌یابد. مثلاً تصویری که فردی، از هیئت بطلمیوسی دارد، حتی اگر این هیئت، باطل هم شده باشد، نزد او به طور ثابت وجود دارد و این تصورات فی نفسه بدون تغییر در حافظه انسان باقی می‌مانند؛ گرچه ممکن است تصورات جدیدی حاصل شده باشد، ولی تصورات سابق، بدون تغییر باقی مانده‌اند.

مرتبه بعدی، تصدیقات انسان قرار دارند که یا بدیهی‌اند و یا نظری. تصدیقات بدیهی را نیز طبق نظر آیت الله مصباح یزدی می‌توان به علوم حضوری ارجاع داد. در تصدیقات نظری نیز اگر حکم یا اذعان نفس تغییر کند، تنها آن تصدیقات نظری که متوقف بر آن پیش فرض مورد نظر است، تغییر می‌کنند و به سایر تصدیقات، به ویژه تصدیقات بالادستی، اعم از وجدانیات، اولیات و یا قضایای نظری متوقف بر بدیهیات، لطمه‌ای وارد نمی‌گردد.

بنابراین، درحالی که ما منکر تأثیر پیش فرض‌ها نیستیم، اما معتقدیم تأثیر همه آنها، با اراده و خواست انسان است زیرا:

اولاً: به علم حضوری می‌یابیم که می‌توانیم جلوی تأثیر پیش فرض‌ها را بگیریم.
ثانیاً: اگر تأثیر و دخالت پیش فرض‌ها در فرایند فهم، بدون آگاهی است و ما تشخیص نمی‌دهیم چه پیش فرضی در فهممان دخالت داشته، چگونه قائلین به هرمنوتیک فلسفی

می‌توانند فهرستی از پیش‌فرض‌های دخیل در فهم را ارائه دهند؟! بنابراین آگاهانه بوده و فعل آگاهانه نیز، فعلی اختیاری است؛ لذا در علوم حضوری، پیش‌فرضی وجود ندارد و در علوم حصولی تصویری هم ارزیابی معنا ندارد. اما در علوم حصولی تصدیقی بدیهی، چون محکی نزد انسان حاضر است، می‌توان با اختیار، از دخالت و تصرف ذهن، هنگام حکایت از معلوم حضوری ممانعت ورزید. همچنین در علوم حصولی تصدیقی نظری، گرچه محکی نزد شخص حاضر نیست، ولی با تبعیت کامل از روند استدلال می‌توان از هر آنچه در اقامه استدلال، مفید نیست اجتناب کرد و این مطلب نیز امری وجدانی است؛ یعنی باید به گونه‌ای استدلال شود که اگر نقیض نتیجه استدلال درست باشد، آنگاه نمی‌بایست هم‌اکنون یکی از معلومات حضوری را به علم حضوری درک نمود. مثلاً به نحوی بر وجود خدای تعالی استدلال اقامه نمود که اگر وجود او در خارج تحقق نمی‌داشت، آنگاه نمی‌بایست وجود هیچ‌یک از معلومات حضوری را درک کرد؛ لکن تالی باطل است، پس مقدم نیز باطل می‌گردد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۱۱ق)، الشفاء، تحقیق: سعید زائد، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۲. _____ (۱۴۰۹ق)، الاشارات و التنبيهات، قم: نشر البلاغه.
۳. احمدخان بیگی، مهدی (۱۳۹۵ش)، «ارجاع اولیات به علم حضوری از منظر استاد مصباح» در: مجمع عالی حکمت اسلامی. قم. (به نقل از: <http://hekmateislami.com/?p=2739>)
۴. اشمیت، لارنس کنلی غ. (۱۳۹۵ش)، درآمدی بر فهم هرمنوتیک، ترجمه: بهنام خداپناه. تهران: انتشارات ققنوس.
۵. بستانی، فؤاد افرام (۱۳۷۵ش)، فرهنگ ابجدی الفبایی عربی فارسی، تهران: اسلامی.
۶. پالمر، ریچارد (۱۳۷۷ش)، علم هرمنوتیک، ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
۷. حسین زاده، محمد (۱۳۹۲ش)، «الگوی درباره چگونگی ارجاع معرفتی»، فصلنامه علمی پژوهشی آیین حکمت، ش ۱۶، ص ۴۳ - ۶۲.
۸. خسروپناه، عبدالحسین و پناهی آزاد، حسن (۱۳۸۸ش)، نظام معرفت شناسی صدرایی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۹. ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۷۸ش)، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، تهران: کنگره.
۱۰. سجادی، جعفر (۱۳۷۹ش)، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۳۰ق)، نه‌ایه الحکمه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. عرب صالحی، محمد (۱۳۸۹ش)، فهم در دام تاریخ‌نگری، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۳. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۹۲ش)، تاریخ فلسفه، ترجمه: اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۵ش)، دروس فلسفه، قم: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۵. _____ (۱۳۷۹ش)، آموزش فلسفه، تهران: نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی.

۱۶. مصباح، مجتبی و محمدی، عبدالله (۱۳۹۵ش). معرفت‌شناسی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۷. نصری، عبدالله (۱۳۸۱ش)، راز متن، تهران: مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه.

